

## استالینیزم و بلشویزم

دوران ارتجاعی، مانند دوران فعلی، نه تنها طبقه ی کارگر و پیشرو آن را تجزیه و تضعیف می کند، بلکه سطح کلی ایدئولوژیک جنبش را نیز تنزل داده، طرز تفکر سیاسی را به مراحل که مدت ها قبل پشت سر گذاشته است، رجعت می دهد. در چنین شرایطی وظیفه ی پیشرو بیش از هر چیز ایستادگی در برابر این جریان قهقرائی است: می بایستی در جهت خلاف جریان شنا کند. اگر تناسب نامساعد قوا حفظ سنگرهای به چنگ آمده را نامیسر می سازد، دست کم می بایست برای حفظ مواضع ایدئولوژیک به دست آمده به کوشد، زیرا خون بهای گرانی بابت این مواضع پرداخت شده است. هستند ابلهانی که این سیاست را "سکتاریستی" می پندارند. در حالی که تنها از این راه است که می توان خود را برای امواج مقاومت ناپذیر جنبش پیش رونده ای که با جزر و مد بعدی تاریخ فرا می رسد، آماده ساخت.

### ارتجاع علیه مارکسیزم و بلشویزم

شکست های بزرگ تاریخی به طرز اجتناب ناپذیری سبب پیدایش ارزیابی جدیدی می شود، این معمولاً در دو جهت اتفاق می افتد. از یک سو پیشروی واقعی که با تجربیات شکست توان گر گشته است، با تمام وسایل از میراث عقاید انقلابی دفاع کرده، بر این اساس در راه تربیت کادرهای جدید برای مبارزات توده ای آتی کوشش می کند. از سوی دیگر، کسانی که به کارهای

روزمره ی عادی عادت کرده اند، سانتریست ها و آماتورهای بوالهوس از شکست هراسان می شوند و تمام هم خود را متوجه انهدام نفوذ سنن انقلابی کرده، در تجسس "دنیای نوین" به قهقرا می روند.

از این نوع موارد رجعت ایدئولوژیک، که غالباً شکل سجود در مقابل ارتجاع به خود می گیرند، نمونه های فراوانی می توان نشان داد. کلیه ی ادبیات بین الملل دوم و سوم و اقمار گردان به دور آن در دفتر لندن چنین نمونه هائی هستند. کوچک ترین اشاره ای به یک تجزیه و تحلیل مارکسیستی نشده است. حتی یک کوشش جدی در بررسی علل شکست نمی توان یافت. حتی یک کلمه ی تازه درباره ی آتیه اظهار نشده است. هیچ چیز جز کلیشه های پیش پا افتاده، فریب و تزویر، و به خصوص دلواپسی های مذبوحانه ی بورکراسی برای حفاظت خود پیدا نخواهیم کرد. کافی ست بوی مشمزمکننده ده سطر از هیلفریدینگ و اتوبائر به مشام تان به رسد تا به این فساد واقف شوید. تنوریسین های کمینترن که حتی ارزش نام بردن هم ندارند. دیمیتروف معروف همان قدر نادان و عامی است که یک دگاندار مست در گوشه ی می خانه. این حضرات بدلیل رخوت مغزی نمی توانند مارکسیزم را انکار کنند، آن را ارزان به هرزگی سپرده اند. اما این افراد فعلاً مورد نظر ما نیستند، برگردیم به "نوطلبان".

ویلی اشلام کمونیست سابق اتریشی، اخیراً جزوه ای درباره ی محاکمات مسکو نوشته است، تحت عنوان "دیکتاتوری تزویر". اشلام روزنامه نگار با استعدادی است، که عمدتاً به مسائل سیاسی روز می پردازد. انتقادات او از دسیسه های محاکمات مسکو و پرده برداری هایش از مکانیزم شکنجه روحی "اعترافات از روی میل"، عالی است. لیکن او خود را به این محدود نمی کند:

او خواستار ایجاد تنوری نوینی برای سوسیالیزم است که در آینده ما را در مقابل شکست ها و توطئه ها بیمه کند. اما از آن جا که اشلام اصولاً تنوری نمی فهمد و روشن است که به تاریخ تکامل سوسیالیزم آشنائی ندارد کاملاً به سوسیالیزم قبل از مارکس رجعت می کند، آن هم نوع آلمانی آن که عقب افتاده ترین، احساساتی ترین، و کسل کننده ترین نوع آن است. اشلام دست از دیالکتیک و مبارزه طبقاتی می کشد، چه رسد به دیکتاتوری پرولتاریا. مسأله تحول جامعه برای او به سطح تحقق برخی از حقایق "جاودانه" اخلاقی تنزل کرده که از آن بشر را حتی تحت سلطه ی سرمایه داری نیز می توان اشباع نمود. تلاش ویلی اشلام برای نجات سوسیالیزم از راه تزریق این سرم های اخلاقی با استقبال شادمانه و فخرآمیز نشریه ی کرنسکی "روسیه ی نوین" (نشریه ی قدیمی محلی روسی که اکنون در پاریس انتشار می یابد)، مواجه گشته است: همان طور که ناشران به درستی نتیجه گیری می کنند، اشلام به اصول سوسیالیزم واقعی روسی رسیده است، که از مدت ها پیش در مقابل سختی و ناهنجاری مبارزه ی طبقاتی، مشی مقدس ایمان، امید و نوع پرستی را عرضه کرد. دکتترین "بدیع" سوسیال رولوسیونر "روسی در صغری کبرای" تنوریک" خود، صرفاً رجعت قهقرائی به سوسیالیزم پیش از ماه مارس (۱۸۴۸!) آلمان را مجسم می دارد. لیکن غیرمنصفانه خواهد بود اگر در مقوله ی تاریخ شکل گیری عقاید، از کرنسکی بیش از اشلام طالب دانش جامع تری به شویم. مهم تر از همه این واقعیت است که کرنسکی که دم از اشتراک مساعی با اشلام می زند، زمانی که در رأس حکومت قرار داشت، محرک تعقیب و شکنجه ی بلشویک ها به جرم

جاسوسان ستاد ارتش آلمان بود: یعنی همان دسیسه هانی که امروزه اشلام علیه آن مطلق های ماوراء طبیعی بیدزده ی خود را بسیج می کند.

مکانیزم روانی ارتجاع ایدنولوژیکی اشلام و نظایر او به هیچ وجه پیچیده نیست. این حضرات مدت زمانی به یک جریان سیاسی ملحق می شوند که به مبارزه ی طبقاتی سوگند یاد کرده، در کلام خواستار ماتریالیزم دیالکتیک می بود اگر چه نه در اندیشه. این جریان ها چه در اتریش و چه در آلمان به نتایجی فجیع منجر گشتند. اشلام دربست به این استنتاج کلی می رسد که: این در نتیجه ی دیالکتیک و مبارزه ی طبقاتی است! اصلاح طلب ما از آن جا که سطح مکاشفه را به تجربیات تاریخی و... معلومات شخصی محدود نموده است، در تجسس کلمات در بُقچه ی بی مصرف و مندرسی سقوط می کند که آن را دلیرانه نه تنها علیه بلشویزم بلکه علیه مارکسیزم نیز به کار می برد.

در نظر اول داغ ارتجاع ایدنولوژیکی اشلام ابتدائی تر از آن به نظر می آید (از مارکس... تا کرنسکی!) که قابل مکث باشد.

مع الوصف بسیار آموزنده است: دقیقاً در بدویت خود، مخرج مشترک سایر اشکال ارتجاع را نمایان می سازد، به خصوص آن اشکالی که بلشویزم را یک سره تقبیح می کنند.

### "بازگشت به سوی مارکسیزم"؟

مارکسیزم والاترین تجلی تاریخی خود را در بلشویزم به دست آورد. تحت رهبری بلشویزم، اولین پیروزی پرولتاریا به ثمر رسید و نخستین دولت کارگری مستقر گردید. هیچ چیز قادر نخواهد بود این واقعیات را از سینه ی

تاریخ حذف نماید. اما از آن جا که انقلاب اکتبر در شرایط کنونی به پیروزی بوروکراسی منجر گردیده است، با سیستم اختناق، چپاول، و تحریفش - به قول اشلام "دیکتاتوری تزویر" - بسیاری از ذهن های سطحی و ظاهرپرست به ورطه ی این نتیجه گیری می جهند که: بدون انکار بلشویزم، نمی توان به مبارزه بر علیه استالینیزم پرداخت. اشلام همان طور که به نقد می دانیم، پا را فراتر می گذارد: بلشویزم، که در انحطاط خود به استالینیزم مبدل گردید، خود از مارکسیزم برخاست، نتیجتاً نمی شود با تکیه به اصول مارکسیستی با استالینیزم مبارزه کرد. حضرات دیگری که در تعداد فزون تر ولی ناپیگیرتر می باشند، برعکس می گویند: "ما باید از بلشویزم به سوی مارکسیزم برگردیم." از چه راهی؟ به کدام مارکسیزم؟ قبل از آن که مارکسیزم در قالب بلشویزم "ورشکسته" شود، مارکسیزم در قالب سوسیال دموکراسی داغان شده بود. آیا معنای شعار "بازگشت به مارکسیزم"، جهش از بالای سر بین الملل دوم و سوم... به سوی بین الملل اول است؟ اما آن هم در زمان خود متلاشی گردید. بدین سان در تحلیل نهانی، مسأله رجعت... به مجموعه ی آثار مارکس و انگلس مطرح می شود. این جهش حماسی را می توان حتی بدون ترک اطاق مطالعه و تعویض نعلین به انجام رساند. اما چگونه می توانیم از متون کلاسیک (مارکس در سال ۱۸۸۳ و انگلس در سال ۱۸۹۵ در گذشت) به وظایف کنونی خود به رسیم. با از قلم انداختن چندین دهه مبارزات تنوریک و سیاسی از جمله بلشویزم و انقلاب اکتبر؟ هیچ یک از کسانی که بلشویزم را به مثابه ی یک "ورشکسته گی" تاریخی طرد می کنند، تا به حال روند دیگری نشان نداده اند. بنابر این برای آن ها مسأله با توصیه ی مطالعه ی "سرمایه" فیصله پیدا می کند. ما با این توصیه مخالفت نمی کنیم. ولی

بلشویک ها نیز "سرمایه" را مطالعه کرده بودند، آن هم نه با چشمان بسته. لیکن این امر از انحطاط دولت شوروی، و روی صحنه آمدن محاکمات مسکو جلوگیری ننمود. پس چه باید کرد؟

### آیا می توان مسئولیت استالینیزم را از آن بلشویزم دانست؟

آیا بدان گونه که ارتجاعیون ادعا می کنند، استالین خود اظهار می دارد، منشویک ها، آنارشیزم ها و برخی از عناصر چپ نمای مکتبی، که خود را مارکسیست می پندارند، معتقدند، استالینیزم فرآورده ی مشروع بلشویزم است؟ اینان می گویند، "ما این امر را همواره پیش بینی می نمودیم." "با تحریم سایر احزاب سوسیالیستی، منع آنارشیزم ها و برقراری دیکتاتوری بلشویکی در شوراهای، انقلاب اکتبر تنها می توانست به دیکتاتوری بوروکراسی منجر گردد. استالین تداوم و در عین حال ورشکسته گی لنینیزم می باشد".

نقص این استدلال از یک سان دانستن بلشویزم، انقلاب اکتبر و اتحاد جماهیر شوروی سرچشمه می گیرد. تکامل تدریجی بلشویزم در فضای خلاء، جانشین پروسه ی تاریخی مبارزه ی نیروهای متخاصم گردیده است. بلشویزم، لیکن صرفاً یک گرایش سیاسی است که به طبقه ی کارگر جوش خورده است ولی با آن یک سان نیست. در اتحاد جماهیر شوروی، گذشته از طبقه ی کارگر، یک صد میلیون دهقان، ملیت های مختلف، در میراثی از ستم، فقر و جهالت زیست می کنند. دولتی که بلشویک ها بنا کردند، نه تنها انعکاسی است از عقاید و اراده ی بلشویزم، بلکه هم چنین بازتابی است از سطح فرهنگی کشور، از ترکیب اجتماعی جمعیت، شدت اختناق گذشته ی بربری و بیش

از آن بربریت امپریالیزم جهانی. وانمود کردن پروسه ی انحطاط دولت شوروی، به مثابه سیر تکاملی بلشویزم خالص، تجاهل یک واقعیت اجتماعی تحت لوای یکی از عناصر این واقعیت است که به کمک منطق صرف منفرد شده است. کافی است چنین خطای ابتدائی را به نام صحیح آن به خوانیم تا هرگونه رد پای آن را محو کنیم.

بلشویزم، هویت خود را به هیچ وجه چه با انقلاب اکتبر و چه با دولت شورائی زاده ی آن یک سان نمی دانست. بلشویزم خود را یکی از عوامل تاریخ به شمار می آورد، عامل "آگاه" - عاملی پراهمیت ولی نه تعیین کننده. ما هرگز مرتکب ذهنی گرایی تاریخی نگشتیم. ما عامل تعیین کننده را بر اساس نیروهای تولیدی موجود- در مبارزه ی طبقاتی، نه صرفاً در مقیاس ملی، بلکه در سطح بین المللی می دانستیم.

زمانی که بلشویک ها به گرایش های دهقانان که خواستار مالکیت خصوصی بودند امتیاز دادند، مقررات سختی برای عضویت حزب تدوین نمودند، حزب را از عناصر بیگانه تصفیه نمودند، سایر احزاب را تحریم کردند، "سیاست اقتصادی نوین" را تنظیم نمودند، امتیاز ایجاد کارخانه جات را اعطاء کردند، یا قراردادهای دیپلماتیک با دول امپریالیستی منعقد کردند، آنان از این واقعیت اساسی که از لحاظ تنوریک از بدو امر بر آنان روشن بود، به این استنتاجات می رسیدند: که تسخیر قدرت، با تمام اهمیتی که فی نفسه دارا است، اضطراراً حزب را به حاکم مقتدر پروسه تاریخی تبدیل نمی کند. حزب بعد از تصرف دولت، با در دست داشتن قدرتی که پیش از این دست نیافتنی بود، مطمئناً قادر است بر تکامل و بسط جامعه تاثیر به گذارد؛ لیکن خود نیز در عوض به مراتب شدیدتر تحت تاثیر سایر عوامل جامعه قرار

می گیرد. مثلاً امکان دارد در صورت وقوع حمله ی مستقیم نیروهای متخاصم از قدرت بیفتند. امکان دارد، در صورت آهنگ کُندتری از تحولات، در حین ابقای قدرت خود به پوسیدگی درونی دچار شود. این دیالکتیک پروسه ی تاریخی دقیقاً همان نکته ای است که منطق دان های سکتاریستی که در انحطاط استالینیستی برهان معدوم کننده ای بر علیه بلشویزم می جویند، درک نکرده اند.

جوهر حرف این آقایان این است: حزب انقلابی که حامل تضمینی درمقابل انحطاط درونی خود نیست به درد نمی خورد. با چنین استدلالی طبیعی است که بلشویزم محکوم می گردد: قدرت جادویی که ندارد. معهذاً این استدلال از ریشه غلط است. طرز تفکر علمی به یک تحلیل مشخص نیازمند است: چگونه و به چه دلیل حزب رو به انحطاط گذاشت؟ تا به امروز هیچ کس غیر از خود بلشویک ها چنین تحلیلی عرضه نکرده است. آنان برای انجام این کار احتیاجی به بریدن از بلشویزم نداشتند، برعکس آن چه که برای روشن نمودن عاقبتش ضروری بود، در مخزن ذخایر بلشویزم یافتند. آنان بدین نتیجه رسیدند: محققاً استالینیزم، اگر چه نه منطقی مع الوصف دیالکتیک وار، "در دامن بلشویزم رشد کرد"؛ نه در جهت تأیید انقلابی بلکه به منزله ی نفی ترمیدوری آن. ماهیت این دو به هیچ وجه یک سان نیست.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲